



سخرانى نیمه شعبان ۸۴
حاج حسین خوش لجه

نیمه شعبان ۸۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

العبد المؤید، الرسول المکرم، ابوالقاسم محمد

السلام علیک یا ابا عبد الله، السلام علیکم ورحمة الله
و بركاته، السلام علی الحسین و علی بن الحسین و
اولاد الحسین و رحمة الله و بركاته

«ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین آمنوا
صلوا علیه و سلموا تسلیماً» (صلوات) ما یک اشتباهاتی
داریم، امیدوارم که توجه کنیم رفع اشتباهاتمان را کنیم.
خدای تبارک و تعالی از آگاهی به ما بدهد، بفهمیم

اشباه کردیم. دو تا از علمای اعلام، مروج احکام، [یکی به دیگری] گفت: فلانی، گفت: هان؟ گفت: من فهمیدم که نفهمیده‌ام. گفت: خیلی ترقی کردی، من هنوز نفهمیدم که نفهمیدم. ما هنوز، جسارت نکنم، نفهمیدیم که نفهمیدیم. امیدوارم که ما بفهمیم که نفهمیدیم.

امروز روز تولد آقا امام زمان، حجة بن الحسن است. ما باید یک قدری خلاصه توجه کنیم به گفته خدا، چرا می‌گوید اگر امام زمانت را نشناسی، می‌میری به مرگ جاهلیت؟ رفقای عزیز کدام یک از ما امام زمانمان را شناختیم؟ هر کدام ما ادیانی هستیم. گفتم اهل تسنن، اینها سنی نیستند، ادیانی هستند. چون که سنت پیغمبر

را قبول دارند، نماز است، روزه است، جهاد است، حج است، جهاد است همه را قبول دارند؛ [اما] عصاره سنت را قبول ندارند. چرا می‌گوید مرتد و کافرند؟ توجه کنید ما مصداق آنها نباشیم. عزیزان من، قربانتان بروم، فدایتان شوم، من هشتاد و خرده‌ای سالم است، (اسمم نجار است، آن یک کسبی بود که من یک کسبی داشته باشم؛ [اما])، تمام عمرم را در خانه علمای طی کردم. شناسایی کامل، نجات است. حالا عزیز من، قربانتان بروم، فدایتان شوم من در یک جای دیگر گفتم، گفتم اینها اهل تسنن ادیانی هستند. سنی یعنی سنت به جا می‌آورند. تمام عصاره سنت این است که امر نبی را قبول کنی. به قدری این مطلب مهم بود که به پیغمبر خطاب

شد: اگر علی را معرفی نکنی، کاری نکردی. تمام این حرف‌ها که دارم می‌زنم زمینه است تا آن مطلب را ان شاء الله خدمت بزرگی‌تان عرض کنم، به کمک خود حضرت زهرا، به کمک خود ولی الله الاعظم یعنی امام زمان. (صلوات)

تمام عبادت‌های بشر درست است. مکه درست است، منا درست است، زیارت‌ها درست است. در زمان آخرالزمان شد که مثلاً زیارت امام حسین اینجور است، زیارت آنها که اینجور نبود. زمان عمر و ابابکر نبود که حالا اگر شما هم در مبنای آنها باشی، اینها هم برایت ارزشی ندارد، خودت به خودت نمره می‌دهی. نمره‌ها که بشر به خودش می‌دهد، مثل چک بی امضاست، آنها هم

نمره به خودشان دادند که گفتند: «حسبنا کتاب الله»، کتاب خدا را ما قبول داریم. حالا تمام سنت را به جا می آورند؛ [اما] عصاره سنت، ولایت است، قبول ندارند. آن وقت خدا گفت: مرتد و کافر شدند. به چه شدند؟ به امر شدند، نه به عبادت. الان در زمان ما، ما بیشترمان همین طور شدیم. هشدار به شما می دهیم. این چراغانی ها و اینها می خواهد شهوتش تامین شود. یک سال چشم می مالد، می خواهد شهوتش تامین شود. (صلوات)

این خلقتی که خدا درست کرده است، تمام تنظیم است. آسمان تنظیم است، زمین تنظیم است، همه اش تنظیم است. خدا که اشتباه نمی کند یا کسی نباید یادش دهد.

چه کسی می‌تواند یاد خدا دهد؟ اگر خدا یک فرمایشی فرمود، همان است. اشتباه نمی‌کند و اشتباه هم نیست. یکی هم امام، حجت خدا حرفی که زد اشتباه نمی‌کند. چون که او در اختیار امر است که می‌گوید. حالا دلم می‌خواهد توجه بفرمایید، همیشه در هر زمانی خدا حجت گذاشته. یک موقعی نوح بوده، آدم بوده، ابراهیم بوده باید مردم امر او را اطاعت می‌کردند. یک عنایتی شده به تمام ما در زمان آخرالزمان، آن وقت این عنایت که شده توجه نداریم. وقتی قوم لوط زیر و رو شد، وقتی قوم عاد باد آمد، قوم نوح آب آمد، قوم ثمود اینجوری شدند، خب شدند دیگر. یا آن قومی که قرار شد [در روز] شنبه ماهی نگیرند، اینها چاله کردند، خدعه کردند

ماهی‌ها همه آمدند بالا. چرا توجه نداریم ما؟ از گفتگویی که با حجت خدا می‌شود، ماهی‌ها خبر دارند، اشیاء خبر دارند. خیلی ما بی‌توجهیم. این گفتگو که می‌شود آنها خبر دارند، ملائکه‌ها خبر دارند. شما در خبر یادت نرود تا من یک چیزی بگویم.

من یک دوستی دارم در تهران است، اسمش را نمی‌آورم، من یک وقت صحبت کردم: نه اینجا جشن بگیرند، ملائکه‌های آسمان جشن می‌گیرند، برزخ جشن می‌گیرد. این رفته بود در فکر که ایشان چه می‌گویند؟ شب خواب دیده بود سیرش داده بودند، در محشر است و قیامت است آنجا. جشنی گرفته‌اند ملائکه‌ها خیلی مفصل. [گفت:] نگاه کردم دیدم آنها که به عمرم می‌شناسم

یکی دو تا از آنها که مردند آنجا هستند، بابایم نیست. رفتم به آن میزبانی که مجلس را رهبری می کرد، گفتم: چرا بابایم نیست؟ گفت: بابایت یک جوری است که الان اینجا تنهاست. گفتم: چه کار کنم؟ ایشان می گفت، حالا من دیگر غلو، ملو حالی ام نیست. گفت: اگر حاج حسین این است آنجاست، او می تواند بیاوردش. گفت: من رفتم دیدم ایشان است. گفت: [حاج حسین] آمد و رفت [پیش پدر این شخص]، گفت: حاج اصغر بلند شو. گفت: او را در جشن آورد. آن مؤمن های واقعی عزیز من، جسمشان اینجاست؛ اما روحشان در آنجا تسلط دارد. بیایید قربانتان شوم اینجوری شوید، ماورایی شوید. من خوب بلام اینجا شعر بگویم! آره دیگر!

ما همه موریم، سلیمان تو باش
ما همه جسمیم، بیا جان تو باش
سکه بزن تا اَمرا کم زند
خطبه بخوان تا
خطبا دم زند

اینها به درد ما نمی خورد، اینها همه شعر است. من بلام دیگر. اما نگاه می کنم می بینم من باید شما را نجات دهم تا ماورایی شوید. اینها همه چیز است و این می خندد و یک شعری این می خواند، به درد نمی خورد. از اولش هم همین چیزها بوده، من خیلی در این چیزها بودم. همه اش غصه می خوردم، جوش می زدم. این بیچاره بنده خدا یک پولی داده است، اما درد دوا

نمی‌کند. من به شما بگویم، شعر خیلی خوب است. آره دیگر، شعر خیلی خوب است، ذوقی می‌شود. به قدری خوب است که حالا من بخواهم بگویم نگوید حالا ایشان می‌آید، من شعر را چیز کنم. یک نفر بود، نه به معاویه بود، نه با امیرالمؤمنین. وقتی علی فتح می‌کرد، خوشحال می‌شد، خدا به همین وسیله نجاتش داد. شما اینقدر که اشعار می‌خواند خوشتان می‌آید، این نجات دادن نیست که، یعنی یک بهره‌ای می‌برید. اما نجات یک حرف دیگری است؛ یعنی شما روحتان به یک اندازه‌ای به حساب نجات پیدا می‌کند، یک خرده خوشحال می‌شود. اما ما می‌خواهیم یک جوری شود که نجات پیدا کنید.

حالا ببین عزیز من، قربانتان بروم امروز تمام آسمان‌ها جشن گرفته‌اند. حالا روی مناسبت بگویم، این عمه امام زمان آنجا بود. آقا امام حسن عسگری گفت: عمه بمان، امشب خدا می‌خواهد فرزندی به ما عطا کند. ماند، یک قدری ماند، گفت: خبری نیست. گفت: از نرگس. گفت: آخر، خبری نیست. گفت: مثل موسی می‌ماند. چون که همان جور که فرعون و فرعونیان می‌خواستند موسی را بکشند، همین جور است به اصطلاح. تا یک قدری شک کرد، گفت: عمه جان، شک نکن. الان پسرم [به دنیا] می‌آید. این است که می‌گویم کسی نباید زایمان امام را ببیند. حالا خود ایشان نقل می‌کند. گفت: یک وقت دیدم انگار دیواری کشیده شد بین من و نرگس. من

دیگر نرگس را نمی دیدم، یک وقت دیدم فرزندی روی دستش است. من هیچ توجه نکردم؛ یعنی تا حتی عمه امام زمان نباید ببیند این بساط را که چه جور این بچه در دنیا به وجود می آید. حالا این بچه آمده در دنیا یک قدری چیز شده است. حالا می بیند مرغهایی خیلی خوش خط و خال و بزرگ آنجاست، اینها آمدند روی دیوارها، نرگس فریاد کشید به آقا امام حسن عسگری که آقا کمک کن، مبادا اینها بچه را ببرند، از وقتی این بچه به دنیا آمده، اینها آمدند. یک دفعه گفت: بچه ام را بده. بچه را برد پرت کرد جلوی اینها، اینها بردند، گرفتند. نرگس گریه می کرد، عمه گریه می کرد. گفت: عمه جان بچه ام می آید، اینها ملائکه بودند؛ یکی شان جبرئیل

است، یکی شان میکائیل است، یکی شان اسرافیل. وقتی به دنیا آمده، تمام ملائکه های آسمان اینها از ذوقشان دارند گریه می کنند. خدایا، هر کدام ما را گذاشتی در امر این، ما که نمی توانیم این را زیارت کنیم. خدا گفت: الان می گویم جبرئیل است، میکائیل است او را بیاورند، زیارت کنید. بردند اینها زیارت کنند.

عزیز من، کجا تو حجت خدایی؟ چرا به خود نمی آیی؟ حالا من بعد آورد. حالا عزیز من، جشنی بگیر خدا راضی باشد، پیغمبر راضی باشد، امام زمان در آنجا شرکت کند. این جشن ها که می گیرید، همه اش شهوت است. شهوت خودت را می خواهی تامین کنی، یا امر امام زمان را؟ الان رفقای عزیز مرغ دادند، برنج دادند، نمی دانم پول

دادند، عطا کردند. امام زمان به این حرف‌ها خوشحال می‌شود. والله من از خودم حرف نمی‌زنم. یک کسی گفت: یک کسی آمد خدمت امام صادق، گفت آقا جان، این حاکم با من مراعات کرده، مالیات‌های من را همه را کنار گذاشته. این حاکم عوض شده. اگر بیاورد هستی ام را می‌گیرد. یک نامه‌ای نوشت گفت: این برادرت را خوشحال کن. نامه را گرفت، بوسید. آورد داد، خودش هم یک مبلغی داد. گفت: آقا جان من خوشحال شدم. گفت: تو خوشحال نشدی، من شدم، همه ما شدیم، مادرم زهرا شد. امام صادق یک قدری توسعه‌اش را زیاد کرد، قسم خورد گفت: خدا هم شد. از این کارها کنید. این چه کارهایی است که می‌کنید آخر؟ دل یکی را

خوش کنید که دل امام زمان خوش شود. حاجت یکی را برآورده کن. چرا ما اینجوری شدیم؟ همه اش در فکری زیارت بروی و کجا بروی و چه بگیری. ما خودمان توجه نداریم که ما پشت به امر کردیم. ما بیشترمان، خوب‌هایمان پشت به امر کردیم. توجه نداریم. پشت به امر کردن، یعنی امر را اطاعت نکردن. مگر آنها، نمی‌خواهم دوباره اسم بیاورم، چرا اینجوری شده است، پشت به امر کردند؟ آن وقت گفت: اینها کافر و مرتد شدند. اصل ولایت است. عزیزان من، قربانتان بروم بیایید ما یک قدری به خود بیاییم. یعنی یک قدری.

ما الان خدمت این آقایان بودم، اسم نمی‌خواهم بیاورم، گفتم کمترین اینکه ما نمیریم به مرگ جاهلیت، [این

[است] که حجت خدا را با خلق فرق بگذاریم، [آن وقت] نمی‌میریم به زمان جاهلیت. ما خلق را موثر می‌دانیم. بیشتر از این قربانتان بروم نمی‌توانم توسعه بدهم. مانند یک شلنگی هستم که گرفته‌ام، الان دارم اشک می‌ریزم که چرا نمی‌توانم حرف بزنم؟ چرا نمی‌توانم در [بین] خوب‌ها حرف بزنم؟! نه در عرق خورها! نه در قماربازها! در [بین] خوب‌ها نمی‌توانم حرفم را بزنم. گرفته‌ام! امیدوارم که زمانی بیاید که آقا امام زمان بیاید، من بتوانم حرفم را بزنم. یک حمد بخوانید، من یک خرده عالم بهتر شود. یک حمد بخوانید.

همه جشن گرفتند و خوشحالی می‌کنند. باید هم خوشحال باشید! اما من گریه می‌کنم. روح شما همه شاد

و خرم باشد. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس تهرانی را، هفده هجده سال من پیش ایشان بودم. یک وقت شب احیاء گفت: حسین، امشب از خدا و حجت خدا چه خواستی؟ گفتم: آقا جان، ای خدا، عقلم را زیاد کن. گفت: خوب چیزی نخواستی. [گفتم:] آقا چرا اشتباه کردم؟ بگو. گفت: همه اش باید غصه بخوری. چون که داریم، مؤمن مثل سنگ نمک دلش آب می شود که چرا اینجوری شده؟ ما آن روز نفهمیدیم چه گفت، حالا می فهمیم. (صلوات)

عزیزجان من، قربان همه تان بروم، فدای کوچک و بزرگتان شوم، والله حرف ندارم، چرا؟ می خواهم فدای ولایت شما شوم. همه تان باسواد و باکمال، همه تان

شخصیت‌های معظمی هستید. خدا می‌داند من راست می‌گویم، تملق اصلاً در ذات من نیست. شما مثل کسی هستید که آمدید در دکان میثم. علی در دکان میثم می‌آمد. میثم جان چرا نشستی؟ [گفت:] مشتری نمی‌آید. [گفت:] هسته‌هایش را دریاور. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، می‌گفت: کسی بود هزار شتر سرخ مو داشت، علی نمی‌رفت آنجا، در دکان میثم می‌آمد. شما همه‌تان آمدید پیش یک آدم بی‌سواد. قدردانی از این قدم‌های خودتان کنید. وقتی بشر اینجور شد، آن وقت خدا از «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء»، به او می‌دهد. (صلوات)

قربانتان بروم، فدایتان شوم ببینید من چه می‌گویم؟

شما الان درس خواندید و دوره دیدید، اما ما دوره درس ولایت نخواندیم. شما الان باید یقین کنید سه چیز در این عالم هست، نه در این عالم، در تمام عالم‌ها، اول خدا، بعد ولایت و قرآن. یا قرآن یا ولایت. پیغمبر فرمود: دو چیز بزرگ می‌گذارم، یکی قرآن، یکی عترت. امام صادق رئیس مذهب، قشنگ می‌گوید، می‌گوید: اگر جد ما رسول الله، برعکس حرف زده بود؛ یعنی گفته بود اینها را تا می‌توانید اذیت کنید، اینها آنچه که می‌توانستند ما را اذیت کردند. یعنی می‌گفت اگر رسول الله برعکس می‌گفت، چه که نکردند. حالا هم مگر نمی‌کنید؟ شما باید بدانید امر اینها واجب است. شما اصلاً باید بدانید امر در این دنیا نیست. اگر اینجوری شدید مرد هستید،

اگر نه نر هستید! بی رودر بایستی دارم به شما می گویم که امر خدا و قرآن و امر اینها به ما واجب است. ما متابعت امر اینها را باید کنیم. توجه فرمودید من چه می گویم؟ اصلاً شما باید خلق را نبینید که امرش را اطاعت کنید. حرف قشنگ است اگر ما توجه کنیم. شما وقتی امر من را نمی بینید، گوش به حرف من نمی دهید که. چنان باید شما پرچم امر دستتان باشد، امر اینها را اطاعت کنید. [آن وقت] می شوید امرالله. آخر، امر اینها اطاعت کردن، اینجور نیست که. مگر سلمان به غیر این بود که پدرش کافر است. الحمدلله من هر چه نگاه می کنم می بینم پدران شما از خود شما بهتر بودند. شما هم خوب هستید، اما شما همه شجره توحید هستید. سلمان

شجره توحید اینجوری نبود، شجره توحید شد؛ چون که امر را اطاعت کرد. حالا می گوید چه؟ می گوید: «سلمان منی اهل البیت»، جزء ما شده سلمان. همه شما می توانید اینجوری شوید اگر امر را اطاعت کنید. اصلاً سلمان کسی را نمی دید که امرش را اطاعت کند. آن دو نفر را هم نمی دید، کسی را نمی بیند. چه جور بشود که ما نبینیم؟ کسی را موثر ندانیم. هیچ کس را موثر ندان. به حضرت عباس اگر پدرت را موثر ببینی، سقوط می کنی. اطاعت کن پدرت را، اما موثر ندان. تمام بدبختی بشر این است که می رفتیم طرف آنها که موثر می دانستیم. شما باید یک پرچم امر دستتان باشد، هر کجا امر خدا و پیغمبر است اطاعت کن، هر کجا نیست، نکن. ما

نیامدیم این کار را کنیم. چرا امام زمان پاشود برود آنجا جشن بگیرد؟ حالا من نمی خواهم بگویم، الان یک نفر آمده بود، می گفت: من دیدم آقا تشریف آوردند اینجا. یک نفر از همین حضار مجلس. من خیلی چیزش نکردم که حالا یک جارو به دم ما ببندد. پس چرا [امام جای دیگر نمی رود]؟ وقتی که آن مجلسی که اتصال به امر باشد، اتصال به قرآن است، اتصال به خداست، اتصال به ولایت است. اما حرف ولایت زده شود، نه از این حرف ها که می رنند. اینها که چراغانی می کنند، آن گوینده اشتباه می کند. این که گرفته اشتباه کرده. این هم که تماشا می رود، اشتباه می کند. (صلوات)

چرا؟ هرکاری که در دنیا با امر نباشد اشتباه است، اگر

نمازش باشد، اگر روزه اش باشد، اگر حجش باشد، اگر زیارت امام حسینش باشد. باید با امر بروی آنجا. اصلاً چرا امام حسین حائل دارد؟ امام حسین چرا حائل دارد؟ از حائل نمی توانند بیایند این طرف. آنها که با امام حسین نیستند، از حائل نمی توانند بیایند این طرف. اما امام هادی مریض شده، می گوید برو زیر قبه جدم برایم دعا کن. [آن شخص گفت:] تو حجت خدایی. ببین، لا اله الا الله! خود امام هم امر را اطاعت می کند. توجه دارید یا ندارید؟ خود امام که تمام این خلقت در قبضه قدرتش است، به قول آقا امام حسین که می گوید نفس ها که اینها می کشند زعفر، در اختیار من است، خودش در اختیار امر است. می گوید: چون که جدم

گفته، زیر قبه امام حسین برو برای من دعا کن. آقا حجت خدا تویی. می گوید: جدم گفته. کاش همه همین جور بودند. کاش آنها هم می گفتند پیغمبر می گوید علی [وصی من] است. کاش آنها هم همین را می گفتند. حالا نگفتند، اهل آتش شدند. عزیزان من، مبادا شما هم امر خودتان را بیاورید قاطی امر کنید. والله، اشتباه است. اصلاً چرا اینها کافر شدند؟ چرا اینها، هارون، مامون کافرند؟ چرا بنی عباس کافرند؟ مگر چه کردند؟ امام جماعت هم بودند! نماز هم می خواندند! چرا؟ کافر به امرند. تو هم بی رو در بایستی کافر باشی درست نیستی. تو هم اگر امر را اطاعت نکنی، تو هم کافر به امری. حالا تو افشاء نشدی، زمانی شود افشاء شود.

همین الان که بنی عباس افشاء شدند، می گوید کافر به امرند. می گویند اینها کافرند، یک زمانی هم ما را افشاء می کند دنیا. بله، آخرالزمانی بود و اینجوری بود و اینها کافر به امر شدند. خیلی خب افشایت می کند.

حالا حرفم سر این است، این پیغمبر رحمت خیلی زحمت کشیده، خیلی تقاضا از خدا کرده است. خدایا امت من اینجوری نشود. امت من مثل ماهی گیرها نشوند که بوزینه شوند. امت من مثل قوم لوط نشود، زیر رو شود. به تمام آیات قرآن، موهای بدنم دارد می گوید، اگر پیغمبر نگفته بود همین قم زیر و رو می شد. بس که جنایت زیاد شده. من حرف خود آنها را به شما می زنم، در تمام ایران قزوین بود که جنایتش از تمام شهرهای

ایران [بیشتر] بوده، خودشان نوشتند در روزنامه، امسال قم شده. چرا امر را اطاعت نمی‌کنی؟ چرا جلوی چشمت را نمی‌گیری؟ تو شهوت امر شده، نه امام زمان! تو خیالت امرت شده، نه امام زمان. بیایید به خود بیایید. قم عُش [آشیانه] آل محمد بوده. هر کسی سابق می‌آمد خدمت امام صادق، می‌گفت: اهل نیشابورم. [امام می‌گفت:] مرحبا به قمی‌ها! اهل کجا هستم، مرحبا به قمی‌ها! حالا الان قمی‌ها خیلی ترقی کردند! چرا جلوی چشمت را نمی‌گیری؟ جلوی شهوت را نمی‌گیری؟ پول‌های ناجور می‌خوری؟ هر جور پول شد پیدا می‌کنی؟ غش در معامله می‌کنی؟ بی‌خودی تعریف یکی می‌کنی، پول می‌گیری. پول [حلال] نداری که بخوری،

مال حلال نمی خوری. وقتی مال حلال نخوردی، همین جور می شوی دیگر، می افتی در همین ها. اگر من بگویم والله باور نمی کنید، به دینم باور نمی کنید. امام زمان می آید پیشت، تقبل الله به تو می گوید. ای دوست من که امر من را اطاعت کردی. کجا پامی شوی می روی آنجا؟ چقدر دختر لی پوش می بینی بدبخت بیچاره! در خانه نماز بخوان. به تمام آیات قرآن خانه ای به من دادند چشم روزگار ندیده. گفت: مال آن نماز امام زمانی است که داری می خوانی. عطا می کند به تو. تو با امر باش، این نیست. این کاسبی ها که همه اش دارید داد می زنید با امر نیست. با امر شروع نکردی. وسطش امر نیست، اولش امر نیست، آخرش هم امر نیست.

همه‌اش حواستان است که چطوری پول پیدا کنید. من یک حرفی چند سال پیش زدم، ایشان الان حضور دارد. من یک روز گفتم خدایا ما تو را بیشتر از پول می‌خواهیم. گفت: دو شبانه روز من گریه می‌کردم. دیدم تمام بدبختی ما در پول است. تو پول داری که پسره را بازی می‌دهی. بی‌حیایی کنم؟ پول داری که می‌روی او را بازی می‌دهی. اصلاً فقر یک وقت نعمت است برای تو.

تو را تیشه دادم که هیزم کنی
ندادم که
بنیاد مردم کنی
ما بنیادکن هستیم. خب توجه کن، پدرجان، عزیز من.

مگر تو به ماوراء اعتقاد نداری؟ مگر به قیامت اعتقاد نداری؟ خدا پدرت را در می آورد. هر جا نماز می خوانی و هر چه می گیری و هر چه شد می خوری! یک مسلمان اینجوری! این که نیست که. پس حرف من این شد که، حرفم را کوتاه کنم، ان شاء الله به فیض کامل از ایشان می رسیم و ما هم استفاده کنیم. پس شما بنا شد، امیدوارم که یک قدری مواظب باشید. خدا، امرش عوض نشده، پیغمبر هم عوض نشده، قرآن هم عوض نشده. تو هم عوضی نشو! باید امر آنها را اطاعت کنید. بیشتر اینها این است که من به شما می گویم، حالا به جوانها می گویم. اصلاً یک حرفهایی آدم می شنود، یارو زن و بچه دارد، داماد دارد خلاف می کند. این نیست که ما به

جوان ها می گفتیم. حالا آنها خلاف کن شدند، از جوان ها بدتر شدند. من به قربان این جوان ها بروم. به حضرت عباس یک کارهایی می کند که آدم اصلاً تعجب می کند. این نیست. کسی که شهوت دارد باید جلوی چشمش را بگیرد، اگر نه مبتلا می شوید. این را من به شما بگویم. هرکس می خواهد باشد، در هر لباسی می خواهد باشد. چون که آن حربه شیطان است، آن هدف شیطان است. شهوت، خواست شیطان را عملی می کند. باید جلوی چشمتان را بگیرید. یکی هم جلوی شکمتان را بگیرید. روایت می خواهید؟ پیغمبر فرمود: امت من در آخرالزمان، سه چیز است که جهنمی شان می کند: اول آمال و آرزو، (خانه بسازیم، ماشین بخریم، هر کجا شد)،

یکی هم شکمشان، یکی هم فرجشان. اینها جهنمی می‌کند. الان این مملکت دارد روی این سه تا می‌گردد! مگر یکی یک گل و گوشه‌ای باشد و او هم اعتنا نکند، گل و گوشه‌ای باشد. هان؟ درست است یا نه؟ اگر درست است صلوات بفرستید.

چقدر آمدند ادعا کردند؟ مگر اسامه نبود که زهرای عزیز گفت: علی جان اگر نمی‌آیی به وصیت من عمل کنی، به او بگویم؟ این هم رفت طرف عمر و ابابکر. مگر او نبود که سیف‌الله بود، یعنی شمشیر خدا؟ او هم رفت طرف عمر و ابابکر. آخر، چه چیز برایتان بگویم، عزیزان من؟ من دارم می‌گویم علی مانده است و حوضش. علی مانده و حوضش یعنی چه؟ به قدری اینها مقدس بودند در

زمان پیغمبر، اینجوری نبود که، حالا آن چند روزها نوشته بود، من خانمم را طلاق دادم به این عنوان که دوستان من را می دید، خجالت می کشید دست بدهد! ای دیوث! تو که امت پیغمبر نیستی. نماز هم می خواند! حج هم می رود! اینقدر اینجوری شده. حالا آن زمان وقتی می خواستند بیعت کنند، پیغمبر دستور داد یک حوض گلی به قول ما درست کردند، آب در آن ریختند. وقتی که آنها آمدند، با امیرالمؤمنین بیعت کردند، حضرت فرمود علی جان دست بزن در حوض. دست زد در این حوض، زن ها آمدند دست زدند در آب. حالا علی مانده است و حوضش. تمام اینها رفتند طرف آن دو نفر. علی ماند و حوضش. حالا چیز از من یاد نمی گیرید، این

علی ماند و حوضش را یاد بگیرید. حالا علی است و امرش، امام زمان است و امرش. قرآن است و امرش. امرش را باید اطاعت کنید، اگر نه مثل همان است. علی مانده است و حوضش. قربانتان بروم، فدایتان شوم، توجه می کنید من چه دارم می گویم؟ در هر لباسی هستی تا چهار تا چیز می دهی، چیزی نمی شود که. خودت ببین چه کاره ای؟ ببین عمل می کنی یا نمی کنی؟ شما هر کسی می خواهی باش، اگر هر چه می خواهی باش، این که داری می گویی لیته خودت نباشد. یعنی چه؟ یکی بگوید ببینیم. بگو ببینم علی، کجاست علی؟ اینجایی؟ قایم شدی؟ بگو ببینم. (حضار: شما می فرمایید حرفی که می زنید باید اتصال به

کلام الله باشد، از خودتان درنیاورید). اگر از خودت بگویی، لیته خودت است. خودت هم برو [اجرش را] از خودت بگیر. یکی رفت یک کاری کرد برای یکی، منت سرش گذاشت. خدا بیامرزد این حاج شیخ عباس را گفت: اگر محض خدا کردی، خدمت به من کردی، خب، برو از خدا بگیر. اگر هم محض من کردی، برو از شیطان بگیر! چرا منت سر من می گذاری؟ تو الان این لیوان را به من دادی، اگر محض خدا دادی باید از خدا بگیری، به من چه کار داری؟ [توقع داری] من بیایم سجدهات کنم. توقع دارد سجده اش کنم. خدا نکند گیر این یاروها بیفتید! بیشترشان همین جورند! (صلوات)

شما چیزی که الان می خواهی بگویی، یعنی یقین صد در

صد بدان که شما الان نبی هستی، از جانب خدا باید حرف بزنی. الان باید از جانب امام زمانت حرف بزنی. خدا چه کارت دارد؟ می‌گوید امر حجة بن الحسن را اطاعت کردم. خدا کارت ندارد. اما به تو می‌گوید چرا امر شیطان را اطاعت کردی؟ چرا امر خلق را اطاعت کردی؟ ما مجرم نباشیم. اصلاً وقتی داری آن کار را می‌کنی، پشت به امر کردی، تو کافر به امری. به ذات خدا راست می‌گوییم. تو الان کاری که داری می‌کنی، به امر نیست، امر خودت است، پس شهوت تو امر تو شده، پیرو شهوت هستی؟ تو چه کار به حجة بن الحسن داری؟ تو پشت کردی، دنبال این داری می‌روی، صادرات این است. تو صادرات باید «وحده وحده، انجز وعده، نصر

عبده، عزّ جُنده»، صادراتت باید این باشد. چه صادراتی داری؟ چه خبر است؟ وظیفه یعنی چه؟ وظیفه، ضعیفه است. به او می‌گویی آقا این چه؟ می‌گوید: وظیفه است. وظیفه یعنی چه؟ آخر وظیفه یعنی چه؟ یک عده از خوب‌ها دارند این حرف‌ها را می‌زنند. یک عده که مردم می‌گویند خوبند! نه خدا و پیغمبر بگوید خوب است. حالات شد چه به تو می‌گوییم؟ ما باید بنده باشیم، امر اینها را اطاعت کنیم. خدا گفته امر اینها را اطاعت کن، چشم. حرفی نداریم که.

پس حرف من این شد که جوانان عزیز، تا شیطان نمرده بترسید، بازی‌تان می‌دهد. تا شهوت دارید بترسید، این [شیطان] بازی‌تان می‌دهد. توجه فرمودید دارم می‌گوییم

چه؟ جلوی چشمت را بگیر، جلوی شهوتت را بگیر. کار می خواهی کنی، با امر کن. امر به تو جزا می دهد، حرف من این است. اصلاً این که می میری به زمان جاهلیت [اگر] امام زمانت را شناسی، یعنی امر امام زمانت را اطاعت نمی کنی، می میری به زمان جاهلیت. خانم به تو گفته: رویت را بگیر، بگیر. به تو گفته امر شوهرت را اطاعت کن، چشم. به تو گفته این لباس ها را نپوش، چشم. به تو گفته بین مردم نامحرم نرو، چشم. تو باید امر خدا و پیغمبر را بگویی چشم، نه امر زمان را. مگر زمان پیغمبر است؟ مگر زمان حجة بن الحسن است؟ مگر زمان قرآن است؟ مگر زمان وحی است؟ چرا می گوئید زمان؟ چرا می گوئید زمان؟ این زمان چیست

که می‌گویید ما باید پیرو زمان باشیم؟ چرا این حرف‌ها را می‌زنید؟ با من مجادله کنید، من در اختیار شما هستم، من در اختیار حرف حسابی هستم، من در اختیار قرآنم، من در اختیار ولایتم، من در اختیار توحیدم. اختیار نمی‌بینم در این عالم. زمان خودش یک چیزی را به وجود می‌آورد، نه با امر به وجود بیاید. امر وجود هست. قرآن وجود هست. ولایت وجود هست. اما زمان وجود است؟ چرا خودت را بازی می‌دهی؟ خودت را بازی نده عزیز من. نه بازی بده، نه بازیگر باش، نه به حرف بازیگر برو. زمان فردای قیامت از تو انتقاد می‌کند یا خدا؟ زمان می‌آید با تو انتقاد می‌کند یا قرآن؟ زمان می‌آید انتقاد می‌کند یا امیرالمؤمنین، رسول الله؟

(صلوات) چرا توجه ندارید عزیزان من، قربانتان بروم؟
بیشتر [از این] وقت ایشان را نگیرم.

خدایا، به حق امام زمان عیدی به ما بده، عیدی ما
شناخت امام زمان باشد.

خدایا، حالا که امام زمان را شناختیم، امرش را اطاعت
کنیم.

خدایا، تو را به حق امام زمان چشمی به ما بده که به غیر
امر خدا و قرآن و ولایت، امری را نبینیم.

خدایا، تو را به حق امام زمان تو را قسم می‌دهم، دو
مرتبه هم می‌گویم، دل ما را پاکسازی کن. هر محبتی
هست بیرون کن. محبت این دوازده امام، چهارده

معصوم، قرآن و ولایت را قرار بده. (صلوات)

یا علی